

# لوحه یسرا من المائیه و شوقی المطار غیر حسین

بررسی یکناب

ناهدید دامن پاک مقدم

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

دانشمندان علم منطق برای اثبات یک مطلب دو راه ذکر کرده‌اند: یکی راه دلیل و برهان و دیگری راه جدل. ۱. از نظر قرآن کریم اساس دین بر بینه، برهان و حجّت استوار است و پیامبران نیز همواره با مردم از این طریق سخن گفته‌اند. ۲.

این برهان‌ها اگرچه با برهان‌های کلامی قابل مقایسه و تشبیه است اما به سبکی خاص نبوده و برای عالمان و غیر عالمان قابل استفاده است. اما گاهی طرف مقابل، اهل منطق و برهان نیست و در برابر حق و حقیقت لجاجت می‌کند و با سرهم کردن حرف‌های غیر منطقی می‌خواهد سخن باطل خود را به کرسی بنشاند، در مقابل چنین شخصی، جدل و مناظره ضرورت پیدا می‌کند. ۳. در این صورت از ترتیب «مقدمات غیر علمی» طرف مقابل یا استفاده از «موضوعاتی که او آن‌ها را قبول دارد»، با شیوه خاص برای مغلوب کردن او استفاده می‌شود.

جدال کردن در هنگام محاوره برای پذیرش در مخاطب از شیوه‌های مؤثر پذیرفته شده عرف محاوره است. زیرا در مواردی که طرف حتی باور خویش را ارج نمی‌نهد و ارزش‌های پذیرفته شده خویش را نادیده می‌گیرد، با خاطر نشان نمودن باور مخاطب، وی را متوجه فاصله‌گیری از باورها نموده و زمینه را برای پذیرش باورهای طرف مقابل



فراهم می آورد. ۴. بنابراین در جدال از مقدمات مسلم در نزد طرف بهره گرفته می شود اگرچه در نزد سخن گو آن باورها اعتبار نداشته باشد.

لذا از نظر بسیاری از دانشمندان علوم قرآنی، قرآن عظیم بر تمام انواع براهین و دلایل مشتمل است و همه را بر مبنای زبان عرب بیان کرده است نه به شیوه دقایق متکلمان. زیرا اولاً: خداوند در سوره ابراهیم فرموده است: «وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه لیبین لهم (ابراهیم، ۴/۱۴)» «ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش تا برای آنان بیان کند.» و ثانیاً: خداوند متعال در محاجه با بندگانش به بهترین شکل سخن گفته است تا عموم مردم آن چه برای قانع شدنشان لازم است و حجت را بر آنان تمام می کند، دریابند و خواص هم از اثنای آن مطالبی بیش از آن چه عموم فهمیده اند، درک نمایند. ۵.

در آیه ۱۲۵ سوره نحل نیز خداوند به پیامبر دستور می دهد که در مقام دعوت مردم از سه روش استفاده کند: اول به وسیله حکمت، دوم به وسیله تحریک احساسات آن ها در «موعظه» و سوم استفاده از مقدمات جدلی، آن هم به صورت زیبایی که احساسات طرف مقابل جریحه دار نشود. (جدال احسن).

گرچه در کتب علوم قرآنی، برای جدل انواعی ذکر شده است اما آن چه در این نوشتار آمده است موردی است که برای الزام کردن و محکوم نمودن خصم با مقدماتی که عنوان کرده یا اعتقاداتی که دارد، همراهی می کند. ۶.

نمونه آن در قرآن، جدالی است که حضرت ابراهیم علیه السلام، با قومش پس از شکستن بت ها داشت. آن حضرت فرمود: قال بل فعله کبیرهم هذا فاستلوهم ان کانوا ینطقون (انبیاء، ۶۳/۲۱). از آن جا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت منطبق نبوده و از طرف دیگر ابراهیم پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید، در تفسیر این آیه مطالب مختلفی گفته اند نظیر احتمال جمله شرطی دانستن آیه و... اما نظر صحیح آن است که: ابراهیم علیه السلام به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد ولی تمام قرائن شهادت می داد که او قصد جدی از این سخن ندارد بلکه می خواسته عقاید مسلم بت پرستان را که خرافی و بی اساس بوده است به رخ آن ها بکشد و به آن ها بفهماند که این سنگ و چوب های بی جان که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگانشان یاری بطلبند چطور می توانند به حل مشکلات آن ها پردازند؟! ۱

و نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف مقابل

مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش می گذاریم، تا محکوم شود. ۷. همانند آیه مذکور آیه ۱۸ و ۱۹ سوره زخرف است که به دلیل نادیده گرفتن نکته مورد نظر، اکثر مفسران در طرح مطالبی در خصوص ضعف عقلی زنان و یا برشمردن برخی خصوصیات ناپسند در مورد زنان راه را به خطا رفته اند که نیازمند توضیحات لازم است. در سوره زخرف خداوند پس از تحکیم پایه های توحید از طریق برشمردن نشانه هایش در نظام هستی به نقطه مقابل آن یعنی مبارزه با شرک می پردازد و به بررسی یکی از شاخه های آن یعنی پرستش فرشتگان اشاره می کند.

و در آیه ۱۵ می فرماید: «آن ها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند.» تعبیر به «جزء» به این معنی است که آن ها فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند (زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است) و قرآن، انسانی را که با آن همه نعمت های الهی در سراسر وجودش راه کفران را در پیش گرفته و به سوی مخلوقاتش می رود کفران کننده آشکار می داند. و در آیه بعد برای محکوم کردن این تفکر خرافی از ذهنیات و مسلمات آن ها استفاده می کند. چرا که آن ها جنس مرد را به زن ترجیح می دادند و دختر را ننگ خود می شمردند. لذا می فرماید: «آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما؟» یعنی چگونه خود را بر خدا ترجیح می دهید و سهم خدا را دختر قرار می دهید با این که در پندار شما مقام دختر پایین تر است و سهم خود را پسر می پندارید! باز همین مطلب را به بیان دیگری دنبال می کند و می فرماید: «هرگاه یکی از آن ها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان تشبیه قرار داده بشارت دهند، صورتش از فرط ناراحتی سیاه می شود و مملو از خشم و غضب می گردد.» این تعبیر حاکی از تفکر خرافی مشرکان در عصر جاهلیت درباره تولد فرزند دختر است.

باز در ادامه سخن می افزاید: «آیا کسی را که در لابلای زینت ها پرورش می یابد و به هنگام گفت و گو و کشمکش در بحث و مجادله نمی تواند مقصود خود را به خوبی اثبات کند فرزند خدا می دانید و پسران را فرزند خود؟!»

و در آخرین آیه مورد بحث مطلب را به روشنی بیشتری مطرح می کند و می فرماید: «آن ها فرشتگانی را که بندگان خدایند مؤنث پنداشتند و دختران خدا معرفی کردند.» (حج، ۲۱/۲۲) مفسران درباره آیه ۱۸ از این سوره که شاهد مثال بحث مورد نظر است سه تفسیر متفاوت ذکر کرده اند:

۱. اکثر مفسران آیه را نسبت به «بنات»<sup>۸</sup> و در مقام بیان دو صفت از صفات نکوهیده



زن دانسته اند که یکی به نشو و نمای زن در تزئین و زر و زیور اشاره می کند و دیگری به این که زن ها درمخاصمه و استیفای حق خود از روی قیاس برهانی و گفتار منطقی نمی توانند طرف را ملزم گردانند بلکه به گونه قیاسات جدلی غیر بین در مقام گفت و گو بر می آیند و این دو صفت نقطه ضعف عقل وی را می رساند و کفار، مخلوق ضعیف تر را به خدا منسوب کرده و پسران را که در نظر آنان نیرومند تر و بزرگ منش ترند به خود نسبت می دادند.<sup>۹</sup>

برخی این قول را به قتاده منسوب کرده اند که گفته است :

کم زنی باشد که به تکلم خود اراده صحبت نماید از برای خود مگر آن که تکلم بر او حجت باشد نه برای او .<sup>۱۰</sup>

و بیشتر مواقع دیده شده است که زنی بخواهد استدلال بر حق کند و حال آن که اقرار به ضرر خود کرده است .<sup>۱۱</sup>

در تفسیر «اطیب البیان» نیز آمده است :

مراد از آن نساء ، که همان بنات است می باشد که خود را با طلا و حریر زینت می دهند و نظر به ضعف بیان دارد که نمی توانند حجت خود را بیان کنند با پدران قسی القلب که ما چه گناهی داریم که ما را زنده به گور می کنند یا با کراهت و اهانت با ما رفتار می کنند و این تفسیر مناسب با آیات قبل است .<sup>۱۲</sup>

و علامه طباطبایی می نویسد :

یعنی آیا خدا دختران را فرزند خود گرفته و یا این مشرکین اند که از جنس بشر آنها را که در ناز و نعمت و زر و زیور بار می آیند فرزند خدا تصور کرده اند با این که در بیان و تقریر دلیل گفته خود و اثبات ادعایشان عاجزند و دلیل روشنی ندارند . این دو صفت را که برای زنان آورده برای این است که زن بالطبع دارای عاطفه و شفقت بیشتری و تعقل ضعیف تری از مرد است و به عکس مرد دارای عواطف کم تری و تعقل بیشتری است و از روشن ترین مظاهر قوت عاطفه زن ، علاقه شدیدی است که به زینت و زیور دارد و از نظر تقریر حجت و دلیل که اساسش قوه عاقله است ضعیف تر است .<sup>۱۳</sup>

صاحب مجمع البیان نیز این نظر را پذیرفته و می نویسد :

آیا کسی را که در زرو زیور زنانه رشد می کند یعنی دختران را برای خدا قرار می دهد در حالی که زنان قوت گفت و گو و بحث را ندارند .<sup>۱۴</sup>

۲ . برخی مفسران از «ابن زید» نقل کرده اند که معنی آیه این است که :

آیا می پرستید کسی را که پروریده شده باشد در زیب و زینت و ممکن نباشد او را که به حجت تکلم کند بلکه عاجز بود از مطلق جواب ، مراد اصنامند که تحلیه ایشان کرده اند به انواع حلل . ۱۵ یعنی آنها را به جواهرات و طلا و حلی و حلل زینت می کنند و این ها قدرت بر تکلم و اقامه حجت بر الوهیت خود ندارند . ۱۶

اما این تفسیر بعید به نظر می رسد زیرا تعبیر به «من» فرموده که برای ذوی العقول است و اگر مقصود اصنام بود با «ما» متناسب بود . ۱۷

۳. راجع به قضایای فرعون و موسی است . چون فرعون بر فرش طلا باف می نشست و خود را به جواهرات زینت می کرد . این کلام فرعون است که من با این همه حلی و جواهرات نشو و نما کرده ام و ضمیر «هو» به موسی بر می گردد که زبانش لکنت داشت و از عهده بیان برنمی آمد . ۱۸

این تفسیر نیز بسیار بعید به نظر می رسد زیرا با آیات قبل هیچ تناسبی ندارد . با نگاهی گذرا بر انواع تفاسیر مطرح در باره آیه مذکور بدیهی است تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد یعنی آیه ، نظر به بنات دارد . اما این به آن معنی نیست که اکثر مفسران پنداشته اند که این دو صفت از صفات ذاتی زنان است و زبان حال خداوند متعال درباره زنان چنین است . بلکه این آیه از باب جدل از سوی خداوند مطرح شده است . به عبارت دیگر خداوند با تکیه بر اعتقاد و نظرات آنان نسبت به زن (دو خصوصیت مذکور) ، در مقام رد انتساب دختر بودن فرشتگان به خود بر آمده است . و بر اساس تعریف جدل در منطق ؛ «مجیب» (طرفدار یک رأی) ، در تقریر وضع خود به مشهورات استناد می جوید و «سائل» به آن چه «مجیب» مسلم می دارد . یعنی سائل به آراء و نظریات و گفته های مجیب تکیه می کند و همان را به عنوان حربه علیه وی به کار می برد . بدین طریق که چون مسلمات مجیب را مقدمه استدلال قرار می دهد نتیجه هم باید برای مجیب مورد قبول باشد و سائل باید با مهارت خاص حریف را به تناقض گویی بکشانند یا از مسلمات او به نتایجی که بطلانش کاملاً آشکار است برسد . و در این مجادله (Dialecticien) یک مجیب است که گروهی از مردم اند ، دارای یک عقیده و رأی خاص و تمام کوششان این است که الزام نشوند و طرف دیگر سائل یا ناقض است که خداوند می باشد و می خواهد عقیده آنها را نقض کند . و غرض سائل یا خداوند آن است که حافظ وضع یا عقیده را به تناقض گویی بکشد و از سخنان او محالی لازم آورد و بدین طریق او را مجاب کند و غرض حافظ وضع یا مجیب آن است که در



بن بست نیفتد و خود را به تناقض گویی نیندازد. ۱۹.

پس مفهوم آیه مورد بحث چنین است که: خداوند می خواهد بگوید شما که نسبت به زن چنین دیدگاهی دارید و او را با این صفات می شناسید و مقام آنها در نزد شما چنین پایین است، آیا سزاوار است که به خداوند نسبت دهید؟ و تلقی هر معنی دیگری مانند آن چه برخی مفسران تصور کرده اند که این زبان حال خداوند است که چنین ویژگی هایی را برای زنان بر شمرده است باطل و با آیات دیگر قرآن منافات خواهد داشت. زیرا بنابر مفاد آیات متعددی از قرآن کریم ۲۰؛ اولاً همه انسان ها از هر صنف خواه زن، خواه مرد، از یک ذات و گوهر خلق شده اند و مبدأ قابل آفرینش همه افراد یکی است و ثانیاً: اولین زن که همسر اولین مرد است او هم از همان ذات و گوهر عینی آفریده شده نه از گوهر دیگر و نه فرع بر مرد و زائد بر او و طفیلی وی. بلکه خداوند اولین زن را از همان ذات و اصلی آفریده است که همه مردها را از همان اصل خلق کرده است. بنابراین اگر ما در مسائل علمی و عملی که ملاک و معیار ارزش است هیچ سخنی از مذکر و مؤنث در قرآن نیافتیم. یقیناً از باب تبعیت صفت از موصوف است، موصوف آنها نیز مذکر و مؤنث نیست. زیرا وقتی موصوف «روح» است و مبری از نشانه مذکر و مؤنث، یقیناً وصف او هم منزّه از ذکورت و انوثن است و اگر گاهی تفاوتی از نظر موارد مطرح شده بین زن و مرد یافت می شود همانند تمایزی است که بین خود مردها مشهود است. مثلاً اگر زنان مستعد نیز مانند مردان به دانشگاه ها و مراکز علمی راه یابند و به فراگیری علوم و معارف الهی پردازند و از لحاظ علمی آگاهی کامل یابند، دیگر نمی توان گفت مطالبی که در نارسایی عقول آنان رسیده اطلاق دارد و هیچ گونه انصرافی نسبت به زنان دانشمند و محقق از این صفت ندارد. و همه صفات مذکور در ذات زن و از حیث زن بودن زن است. لذا این تعبیرها به لحاظ غلبه خارجی است که منشأ آن دور نگه داشتن این صنف گرانقدر از تعلیم و محروم نگه داشتن این گروه توانمند از تربیت صحیح است که اگر شرایط درست برای فراگیری آنها در صحنه های تعلیم و تربیت فراهم شود حتماً غلبه عکس خواهد شد. و یا لا اقل غلبه ای در کار نیست تا منشأ نکوهش گردد. مضافاً به این که هوشمندی و نبوغ برخی از زنان، سابقه دیرینه داشته و سبقت آنان در پذیرش اصول و مبانی عقلی نسبت به مردها شواهد تاریخی دارد. چرا که وقتی اسلام به عنوان دین جدید در جاهلیت دامنه دار حجاز جلوه کرد، تشخیص حقانیت آن از نظر عقل نظری محتاج به هوشمندی والا و پذیرش آن از

جهت عقل عملی نیازمند به عزمی فولادین دارد، تا هرگونه خطر را تحمل کند، لذا کسی که در آن شرایط پیش از دیگران مسلمان می شد از برجستگی خاص برخوردار بوده و همین سبقت از فضایل او به شمار می رفت. از این رهگذر می توان به هوشمندی زنان پی برد که قبل از همسران خود دین حنیف اسلام را پذیرفته و حقانیت آن را با استدلال تشخیص داده و در پرتو عزم استوار به آن ایمان آورده اند. در حالی که مردان فراوانی از پذیرش آن استنکاف داشته و در حقانیت آن تردید داشتند بلکه برای اطفای نور آن سعی بلیغ می نمودند.

علاوه بر موارد مذکور، تقدم زن در تشرف به تکلیف نشانه آن است که زن برای دریافت فضایل، شایسته تر از مرد است و در زمانی که مرد به عنوان یک نوجوان مشغول بازی است، زن مشغول راز و نیاز و نماز است و خدا او را به حضور پذیرفته است و با او سخن می گوید. در پایان به عنوان حسن ختام باید گفت که انسان کاملی چون امیر المؤمنین علیه السلام در برخی سخنانش به انسان کامل دیگری، یعنی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام استناد می کند. حضرت علی علیه السلام که معصوم بوده و تمام گفته هایش حجت است برای تثبیت مطلب به سخن معصوم دیگر تمسک می کند و آن حضرت زهرا علیها السلام است و از این جهت فرقی بین زن و مرد نیست. همان طور که سنت امامان، حجت است، سنت حضرت زهرا علیها السلام نیز حجت شرعی و سند فقهی خواهد بود. لذا باید گفت اگر زن راه فراگیری علوم و معارف را پیش گیرد و زینت رازها کند چون مرد، سیره و سخنش حجت است و اگر مرد راه علوم الهی را رها کند و به زیور دنیا سرگرم شود همانند زن هایی از این گونه خواهد بود و سر این تقسیم همانا غلبه خارجی است که در اثر نارسایی تعلیم و تربیت نظام های غیر اسلامی به نسل های بعدی منتقل شده است. از این جا معلوم می شود وصف ذاتی و لایتنغیر زن این نیست که سرگرم حلیه و زیور بوده و در احتجاج های عقلی و مناظره های علمی و نیز مخاصمه ها، محروم باشد. بنابراین از آنجا که اطلاق آیه درباره زنان صحیح است و از طرفی تناسب آیات، حکایت از یک مناظره (جدل) با قوم مشرک را دارد، به راحتی می توان به تفسیری صحیح از آن دست یافت. ۲۱

۱. برای اطلاعات بیشتر. ک: محمد خوانساری، منطق صوری / ۱۸۵-۱۹۸، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم، سال ۶۶.
۲. ولقد جاتهم رسلنا بالبینات ثم ان كثيرا منهم بعد ذلك فی الارض لمسرفون (مانده، ۳۲/۵) و ر. ک: (انفال، ۴۲۰/۸)
- و (یونس، ۱۳/۱۰) و (انعام، ۱۴۹/۶) و (نساء، ۱۴۷/۴).
۳. یعقوب جعفری، سیری در علوم قرآن / ۲۴۵، تهران: انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۳۷۵.



۴. حبیب الله احمدی، پژوهشی در علوم قرآن / ۲۵۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۵. ر. ک: جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه: سید مهدی حائری قزوینی، ۶۸/۲، تهران؛ انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳؛ محمود شحاته عبدالله، علوم قرآن / ۳۶۱، قاهره: مکتبه نهضة الشرق، چاپ سوم، ۱۹۸۵ م.
۶. همان / ۴۳۳ و همان / ۳۶۵.
۷. ر. ک: حدیثی از امام صادق (ع) در این زمینه، تفسیر نمونه مکارم شیرازی و جمعی از دانشمندان، ۴۳/۱۳، تهران: چاپ یازدهم، ۱۳۷۰.
۸. و این که گفته است «هو فی الخصام» با این که ضمیر به دختر برمی گردد و نفرموده است «هی فی الخصام» برای این است که ضمیر «هو» به «من» بر می گردد.
۹. بانو اصفهانی، مخزن العرفان / ۱۲.
۱۰. ملافتح الله کاشانی، تفسیر منہج الصادقین فی الزام المخالفین، ۲۴۱/۸، تهران: اسلامیه، ۱۳۴۴ ش.
۱۱. ابراهیم عاملی، تفسیر عاملی، ۴۷۷/۷، تهران: صدوق، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۱۲. سید عبدالحسین طیب، تفسیر اطیب البیان، ۱۳/۱۲، تهران: انتشارات اسلام، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
۱۳. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، ۱۳۴/۱۸، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.
۱۴. طبرسی، مجمع البیان، ۱۹۴/۲۲.
۱۵. منہج الصادقین، ۲۴۱/۸.
۱۶. اطیب البیان، ۱۳/۱۲، به نقل از تفسیر عاملی، ۴۷۷/۷.
۱۷. به نقل از مجمع البیان، ۱۹۹/۲۲.
۱۸. به نقل از اطیب البیان، ۱۳/۱۲ و العروسی الحویزی، شیخ عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ۵۹۵/۴، قم: مطبعة العلمیة، چاپ دوم و علی بن ابراهیم، قمی، تفسیر قمی، ۲۸۲/۲، قم: مؤسسه دارالکتب للطباعة و النشر، چاپ سوم. ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی، طوسی، تفسیر البیان، ۱۸۸/۹، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق، که از ابن عباس نقل قول کرده است. و مولیٰ محسن ملقب به فیض کاشانی، تفسیر صافی، ۳۸۶/۴، مشهد: دارالمرتضی، چاپ اول، ۱۰۹۱ ق.
۱۹. منطق صوری / ۱۹۶ و ۱۹۷.
۲۰. ر. ک: (نساء، ۱/۴) و (اعراف، ۱۸۹/۷) و (زمر، ۶/۳۹).
۲۱. برگرفته از: جوادی آملی، عبدالله زن در آینه جلال و جمال / ۳۸-۸۰، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۶. در تاریخ، سخن از زنان متعددی است که فصاحت و بلاغت آنان مورد تمجید و تحسین همگان بوده است. ر. ک: موطأ، مالک بن انس، کتاب نکاح / ۳۷۰ و ۳۷۱: «در باره دختر حرث بن عبدالمطلب گفته اند: اگر خطابه ای ایراد می کرد، دیگران را به عجز وادار می نمود.

سال هفتم علوم انسانی

